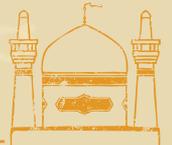




خانواده مرحوم محمود رضازاده
بانی ساخت مسجد محله سجاد، از ارثیه معنوی پدر می گویند

لباس خدمت، یادگاری برای فرزندان



مادر به اصول دینی و اخلاقی بوده اند و تجربه حضور در جلسات مذهبی، سفرهای زیارتی و خدمت به زائران باعث شده است هر کدام از آن ها نیز در مسیر خادمی قرار بگیرند. آن ها ارزش خدمت و معنویت را در زندگی روزمره خود دیده اند و برای ماز زندگی پدر و لحظات خدمتشان روایت می کنند.

امام حسین^(ع) در محله سجاد با کمک خیران، سال ۱۳۹۹ به رحمت خدا رفت؛ پدری که راه و رسم زندگی را به فرزندانش آموخت و چیزی جز درس صداقت و راستی به آن ها نداد. حالا فرزندان نیز مسیر او را دنبال می کنند. محمد رضا، محمدرسول، نرگس و علیرضا از کودکی شاهد پایداری پدر و

میترا صدرا عشق و ارادت بیچه خیابان خسروی به ائمه^(ع)، به ویژه امام حسین^(ع) و امام رضا^(ع)، او را به سمت خدمت برد و باعث شد آثاری معنوی از خود بر جا بگذارد. مرحوم محمود رضازاده خیابان بعد از سی سال خدمت در حرم مطهر امام رضا^(ع) و بعد از ساخت مسجد



محمدرضا از شانزده سال پیش به خدمت افتخاری در حرم مطهر رضوی مشرف شده و فعالیتش را در بخش فراشان شروع کرده است. او توضیح می دهد که سال ها در انتظار خدمت بوده و پس از تکمیل شرایط، موفق به حضور شده است. محمدرضا پدر را انسانی آرام، کم سخن و قانع توصیف می کند که دارای های زندگی رالطف الهی می دانسته است. همراهی در سفرها و جلسات مذهبی، تجربه ای مشترک برای فرزندان بوده و به گفته او، همین همراهی، مسیر زندگی آنان را شکل داده است.

محمدرسول، فرزند دوم خانواده، دوسالی از برادرش، کوچک تر است. او بعد از گرفتن مدرک دیپلم، مسیر کاری اش را در کنار پدر آغاز کرد و هر روز به مغازه پدر می رفت تا کار در بازار آزاد را بیاموزد. او در این سال ها شاهد این بوده که چطور کسب نان حلال برای پدرش اهمیت داشته است و می گوید: هیچ وقت راضی نمی شد کالایی را که به قیمت قبل خریده، به قیمت جدید به مشتری بدهد. خواندن نماز اول وقت، پرهیز از دروغ، غیبت و رعایت صداقت در معاملات، از اصول مهم و مبنای زندگی پدر بود. همیشه جمعه ها صبح زود ما را از خواب بیدار می کرد و اگر خود مان دوست داشتیم به جلسات ندای ندبه می برد. حضور در این جلسات به رشد معنوی همه ما کمک زیادی کرد.

محمدرسول از سال ۱۳۷۴ خدمت در حرم مطهر را شروع کرده و نزدیک به ۲۹ سال در بخش کفایشی خدمت کرده است. او می گوید: من زودتر از برادرها و خواهرم، نرگس توانستم خدمت را شروع کنم. مثل پدر، کارم را در بخش کفایشان شروع کردم. البته پدر فقط یک سال کفیشار بود و بعد از آن تا آخر خدمت، سرپرست خدام کتب انوار بود.

سال اول ازدواج، خانه ما پایگاه مراسم مذهبی و جلسات مختلف باشد. بعد از ساخت خانه نزدیک فلکه برق هم هر سال مراسم را بر عین رابریزگار می کردیم و بعد از ۱۰ روز روضه و ذکر مصیبت شله می دادیم. از وقتی هم به خانه مان در ابودرغفاری آمدیم، جلسات راهیان کربلا در خانه ماراه افتاد. محمود آقا چند شب پشت سر هم خواب دید که در خانه زیارت عاشورا می خوانند و همین باعث شد جلسه را با بیست نفر از اقوام نزدیک راه بیندازد. سه سال مراسم هر هفته بعد از طلوع آفتاب شروع می شد. بعد از آن، جلسات هر هفته در خانه یکی از اعضا بود. تا اینکه به همت محمود آقا و سایر خیران، توانستند زمین مسجد و حسینیه امام حسین^(ع) را در محله سجاد تهیه کنند و بعد هم آن را بسازند. از آن زمان به بعد، همه جلسات همان جا برپا می شود.

محمدرضا، پسر و فرزند اول خانواده حالا پشت گرمی مادر، خواهرها و برادرهاست. ۵۹ سال پیش وقتی به دنیا آمده، پدرش سفر حج بوده است. به گفته او، پدر از جوانی به جلسات مذهبی، سفرهای زیارتی و فعالیت های خیرانه علاقه زیادی داشت. محمد رضا می گوید: پدر از سال ۱۳۶۳ مدیریت کاروان های حج را بر عهده گرفت. در خیلی از این سفرها من هم همراه او بودم.

محمدرضا از نخستین سفر حج خود خاطره ای نقل می کند و می گوید: هجده سال داشتم و در کردستان سرباز وظیفه بودم که پدر اسمم را برای حج واجب نوشت. چون مجرد بودم، اجازه سفر نداشتم. با پیگیری های زیاد پدر و تعهدی که برای ازدواجم داد، توانستم همراهش راهی این سفر معنوی شوم. مهم ترین درسی که در این سال ها از پدر گرفتم، صداقت، خواندن نماز اول وقت و ترک نکردن جلسات مذهبی است.

پسرها و دخترها کنار مادر نشسته و قاب عکس پدر را در دست دارند. چهره خندان و آرامش را نوازش می کنند و می بوسند. مرحوم محمود رضازاده خیابان بعد از ۸۱ سال عمر با عزت بر اثر سرطان به رحمت خدا رفت. فاطمه و کیلیان، مادر خانواده، جز خوبی و صداقت از او ندیده است و هر بار که درباره مرحوم صحبت می کند، بغض راه گلویش را می بندد و اشک از چشمانش جاری می شود. فاطمه خانم سیزده سال بیشتر نداشت که با محمود آقا ازدواج کرد؛ ازدواجی که برپایه ایمان و ارادتشان به ائمه^(ع) بوده است. فاطمه خانم می گوید: همسر خدا بیامرمز غریبه بود ولی نام نیکش زبانزد همه بود و محلی ها او را به اخلاق خوب و صداقتش می شناختند. پدرم از اخلاق نیک و اعتقاد قلبی اش به ائمه^(ع) می گفت. برای پدرم بیش از هر چیز ایمان و اعتقاد دامادش مهم بود.

فاطمه خانم در ۵۸ سالگی که کنار همسرش زندگی کرده، حتی یک بار هم از او دروغ نشنیده است. همان طور که به چهره خندان محمود آقا نگاه می کند و آلبوم های خانوادگی را ورق می زند، می گوید: محمود آقا مؤمن و پایبند به اصول اخلاقی بود و بخشش در زندگی اش جایگاه ویژه ای داشت. هر وقت از هر طریق که می توانست به مردم کمک می کرد. حتی درآمدی را که از مدیریت کاروان های حج کسب می کرد، در دوره جنگ تحمیلی به جبهه می فرستاد تا برای رزمندگان هزینه شود. فاطمه خانم چند سال اول با خانواده همسرش در خیابان خسروی نوزندگی می کرد. محمود آقا فروشنده لوازم یدکی ماشین بوده است. او چند سال بعد توانست نزدیک فلکه برق (میدان بسیج) زمینی بخرد و خانه و مغازه بسازد. بعد از آن هم ساکن خیابان ابودرغفاری و محله احمدآباد شدند. در همین خانه جلسه راهیان کربلا راه انداختند. فاطمه خانم می گوید: ارادت محمود آقا به ائمه^(ع) باعث شد از همان

آغاز زندگی برپایه ایمان

تأثیر دعاهای ندبه

پدر، الگوی معنوی زندگی